

## سه خاطره از آزادمرد ایرانی

محمد حسین عزیزی\*



عرض کردم: «نمی‌گویم جاودان هستیم، هر چند معتقدم شما توسط آثارتان همیشه ماندگارید.» و افزودم: «کاش همانجا مانده بودید تا مراقبتهای پزشکی بیشتری دریافت می‌کردید.» فرمودند: «من فرار کردم و علیرغم اصرار پسرانم باید به ایران می‌آمدم (نقل به مضمون).

چند هفته پیش به دیدارشان رفتم. آمده بودند کتابهای باقیمانده ایشان را برای تحویل به بنیاد دایرةالمعارف ببرند. باران می‌آمد. فرمودند: «فلانی، دنیا را می‌بینی؟ یک روز صرف بستن دل شد به این و آن / روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت.» سپس افزودند: «این کتابها را در عرض شصت سال گرد آوردم و اکنون آنها را می‌برند.» عرض کردم: «آیا ناراحت هستید؟» فرمودند: «برعکس، خوشحالم که بالاخره سامانی یافت و دیگران از آن استفاده می‌کنند.» پرسیدم: «کتابهای مرحوم پدرتان چه سرنوشتی پیدا کرد؟» فرمودند: «پدرم دو بار کتابخانه‌اش را از دست داد که یک بار آن را فروخت و به باغبانی که خانه نداشت داد و او با پول کتابها خانه خرید چون به پدرم گفته بود خانه ندارد و پدرم در آن زمان پولی موجود نداشت. البته مرتبه سوم دیگر کتابهایشان را نگه داشتند.

وقتی با محبت فراوان لطف کردند و برای کتاب پزشکان در قلمرو فرهنگ و هنر مقدمه بسیار جالبی نوشتند و این جانب در فهرست کتاب واژه «استاد» را پیش از نام ایشان برای رعایت ادب افزودم، ایشان پس از دیدن آن برآشفتمند و فرمودند آن را حذف کنم و اصرار هم بی‌فایده بود. از این رو نوشتیم: «مقدمه به قلم ایرج افشار.» و در پایان به قول دوست دیرین ایشان دکتر محمد سیاسی، طیب و شاعر گرامی اصفهانی که این شعر را در پاسخ تسلیت اینجانب فرمودند، باید گفت:

قرن‌ها بگذرد که دیگر بار  
مردی آید چو ایرج افشار  
هست افشار ماندگار کزو  
مانده در روزگار بس آثار

جناب آقای اکبر ایرانی دوست و سرور گرامی با درود و تسلیت دوباره به مناسبت درگذشت زنده‌یاد استاد ایرج افشار، دانشمند بزرگ ایرانشناسی و فرهنگ و تاریخ و آموزگار اخلاق و انسانیت که مرگ جسمانی او ضایعه‌ای مسلم برای دوستداران تاریخ و فرهنگ ایران گرامی است. از این که در نوشته اخیر خود درباره آن استاد بزرگ، از این ناچیز که از زمره ارادتمندان ایشان بوده و هستم و به ایشان چون پدر معنوی خود ارادت داشتم، یاد فرموده‌اید سپاسگزارم. شرح بزرگی‌های آن دانشمند فرزانه را باید بزرگان و استادانی چون دکتر ستوده، دکتر شفیع کدکنی، دکتر اقتداری، دکتر هوشنگ دولت‌آبادی، دکتر ایرج پارسی نژاد و امثال ایشان بنویسند تا ابعاد سترگ وجودی استاد افشار روشن‌تر شده، برای آیندگان به یادگار بماند که وقتی در نزدیکی قله سربه‌فلک کشیده‌ای ایستاده باشیم به درستی به بزرگی و شکوه آن پی نمی‌بریم و تنها با گذر زمان و دورتر شدن از قله و نگرش دوباره می‌توانیم به بلندی و عظمت آن پی ببریم. اما به گمان من عظمت خدمات و آثار ایشان با گذشت ایام روزبه‌روز شناخته‌تر و نمایان‌تر می‌شود و این جانب فقط به عنوان یک پزشک کوچک خدمتگزار که بیش از بیست و اندی سال است که به حرفه پزشکی می‌پردازم، می‌توانم با افتخار بگویم که استاد ایرج افشار داناترین، فروتن‌ترین، مهربان‌ترین و بهترین شخصیت آزاده و عالم ایرانی بوده است که در عمر پنجاه و چند ساله خود دیده‌ام و خاطره دلنشین ایشان را هرگز فراموش نمی‌کنم. به نقل سه خاطره از ایشان بسنده می‌کنم:

پس از آنکه استاد از آخرین سفر خود به آمریکا که همزمان با بیماری و بستری شدنشان در آنجا بود به ایران باز گشتند، به ایشان تلفن زد و جویای احوالشان شدم و پس از کسب اجازه از ایشان به زیارتشان نایل آمدم و از تحلیل قوای بدنی ایشان یکبار خوردم و ایشان ضمن شرح بیماری و نشان دادن مدارک پزشکی خود فرمودند که «چرا ناراحتی؟» عرض کردم: «نگران شما هستم.» فرمودند: «خیال می‌کنی جاودان هستیم؟»

\* پزشک



کوشش‌ها